

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحث درباره استصحاب در نهایت جمع بندی بین روایات، رسید به تفصیلی که مرحوم نائینی قدس الله نفسه درباره استصحاب دارند و خلاصه اش این است که ایشان تفریق قائل هستند بین اینکه آیا بین این که شک در مقتضی باشد یا شک در رافع و مانع به تعبیر ایشان. و این تفصیل را عرض کردیم ایشان در مقدمات استصحاب ابتدائاً خود تفصیل را آورده است و بعد از بحث روایات، متعرض استدلالشان شده اند. و چون حالا دیگر فاصله شد، یک مقداری از اول کلام ایشان خوانده می شود و صفحه ۳۷۳ ایشان وارد بحث می شوند تا صفحه ۳۷۸ آخرش هم یک تفصیل کوچکی را از مرحوم محقق سبزواری نقل می کنند. ایشان در این تفسیرشان می فرمایند به اینکه

و اما عدم حجیته فی الشک فی المقتضی

البته شک مقتضی را به معنای متقدم نوشته اند

فلعدم صدق النقض علیه فلا قوله لا ينقض اليقين بالشك و هو توضيحش هم این است که اضافه النقض الى اليقين تكون باعتبار ما يستتبع اليقين من الجری علی ما يقتضيه المتيقن. و ليس الاضافه نقض اليقين باعتبار صفت اليقين. و حاله المنقذه في النفس ما هي هي. این به لحاظ متيقن.

بعد دیگر توضیح می دهند این مطلب را که سابقاً هم گفتیم. بعد می فرمایند لا اقول ان المراد من اليقين المتيقن. که ظاهر حرف شیخ. فما يظهر من الشيخ المقام من ان المراد من اليقين نفس المتيقن لا يمكن المساعدة عليه. و لابد من توجيه كلامه بما يرجع الى ما ذكرناه. من ان المراد من نقض اليقين نقضه بما انه يستتبع الحركة علی وفق ان متيقن. فاخذ اليقين في الاخبار انما يكون باعتبار كونه كاشفا و طريقا الى المتيقن لا بما نه صفة. بله چون این متيقن واضح و روشن بوده است از این جهت تعبیر یقین به کار برده اند به خلاف تعبیر به علم مثلاً. نگفته اند لا تنقض العلم. این به این جهت. و لذا لا تنقض العلم نفرموده اند الا لاجل ان العلم و القطع غالباً يكون اطلاقهما فی مقابل الظن و الشك. و هذا بخلاف اليقين فان اطلاقه غالباً يكون بلحاظ ما يتبعه من الجری علی ما يقتضيه المتيقن. آ» جری عملی بر طبق متيقن. این که ایشان به معنای جری گرفته اند چون می خواهند آ» حرمت نقض را تصویر کنند. ما این را کرارا چند بار عرض کردیم

در روایاتی که در ما نحن فيه آمده است مثل لا تنقض الیقین بالشک، چه به صیغه نهی باشد چه به صیغه نفی باشد، ظاهر عبارت این است که امام یک امری را که تحت اختیار انسان است نهی می کند جلوی اش را می گیرد. ظاهر این که این آقایان فهمیده اند. لذا اینها فهمیده اند حرمت نقض به عنوان یک تکلیف، لا تنقض الیقین بالشک کأنما این در اختیار انسان است. آن چیزی که در اختیار انسان است جری عملی است. بر طبق متیقن اگر جری عملی کرد بر طبق یقین لحاظ همان متیقن جری عملی کرد این در اختیارش است. وقتی فرمودند حرمت نقض یعنی جری عملی نکن.

پس اینکه مرحوم نائینی گرفته اند به عنوان جری عملی مرادشان نکته اش این است هم در کلماتشان حرمت نقض را به کار برده اند الحرمة الشرعية الحرمة المولوية للنقض و هم به لحاظ اینکه مراد جری عملی است. بعد می فرمایند

لا اشكال في ان العناية المصححة لورود النقض على اليقين باعتبار استتباع اليقين الجري العملي على المتيقن. چون یقین مقتضی جری عملی است.

بعد ایشان می فرماید و ليس مفاد اخبار بقاء ما كان و دوام ما ثبت. لما عرفت في اول مبحث الاستصحاب من ان للاحراز و الشك دخلا للحكم و المجهول في باب الاستصحاب و بذلك يكون الاستصحاب من الاحكام الظاهرية. و لو كان مفاد الاخبار دوام ما ثبت لكان ذلك حكما واقعا. اگر مراد دوام باشد مثل اینکه فرمود حلال محمد صلى الله عليه و آله حلال الى يوم القيامة حرام الى يوم القيامة. اینجا حالا حاشیه آدرس حدیث را داده است کتاب کافی فضل العلم باب البدع و الرأي در ذهنم الآن هست که حدیث سند معتبر است اما اسنادش در ذهنم نیست الآن. یاد می آید سابق شاید چند سال پیش نگاه کردم حالا اگر آقایان در بیاورند بخوانند سندش باز یاد می آید. کما انه ليس البته این مطلب فیکون الاستصحاب من الاحكام الظاهرية ولو كان مفاد الاخبار مما ثبت لكان ذلك حكما واقعا دیگر انشاء الله روشن است این مطلب این است آقایانی که گفته اند استصحاب دوام ما ثبت است اخبار تمسک نکرده اند ت عجب است از مرحوم نائینی. نه از ایشان از بقیه اعلام، یک مطلبی در ذهن مبارکشان هست که استصحاب از باب اخبار حجت است. خب خب این

س: در سندش علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی بن... عن یونس...

ج: عرض کردم در ذهنم سندش معتبر است. خوب است حدیث خیلی عالی است. اما روایات یونس عن حریر فکر می کنم کم باشد کمی خالی از اشکال نباشد. کم است روایت یونس نگاه کنید در اسانید یونس عن حریر به نظرم کم است. مگر اینکه حماد بوده است و الا یونس عن حریر خیلی مشکل دارد.

کیف ما کان بهر حال دقت فرمایید پس بنابراین من دیگر این روزها عبارت را می خوانم که موارد اشکال روشن شود. ایشان می گوید مفاد اخبار دوام ماثبت نیست. آن آقایانی که گفته اند دوام ما ثبت به اخبار تمسک نکرده اند. تعجب است از شأن آقای نائینی. آن آقایان می گویند استقراء کردیم. ربطی به اخبار ندارد. اصلاً این اخبار در مصادر ما آمده است. این مصادر اهل سنت لا تنقض الیقین بالشک نیامده است. آن آقایانی که از اهل سنت به معنای دوام ماثبت گرفته اند گفته اند نکته اش استقراء است. ما استقراء کردیم خارجاً چیزی را که دیدیم بوده است بعد دیدیم مثلاً بعد شک کردیم نود و پنج درصدش باقی بوده است پنج درصد آن نقض شده است. آنها نکته را استقراء می دانند. و اگر استقراء روی ۹۵٪ درصد باشد مفین ظن است. نکته اش را ظن می دانند نه اخبار. خیلی تعجب است از مرحوم نائینی. یعنی این در ذهن مبارکشان بر اثر گذشت مثلاً دو قرن قبل از ایشان که روایات تمسک کرده اند در ذهنشان است که تمام کسانی که استصحاب را ثابت می دانند به اخبار تمسک کرده اند. خیر به اخبار تمسک نکرده اند. علی ای حال

كما أنه ليس مفاد أخبار الاستصحاب هو حرمة نقض اليقين بالشكّ بحيث يكون المجعول فيه حكماً تكليفيّاً،

این حکم تکلیفی نیست اما با عبارت قبلی اش نمی سازد.

بداهة أنّ الحكم الاستصحابي يعمّ التكاليف الغير الإلزاميّة و الوضعيّات و غير ذلك، مع أنّه لا يحرم فيها نقض اليقين بالشكّ، فلا يمكن

أن يكون المراد من النهي في قوله عليه السلام

گفتم عرض کردم نهی هم معلوم نیست شاید نفی باشد چون در یک جای دیگر دارد

فانه ليس ينبغى لك ان تنقض.

آنجا هم نفی است.

فلا يمكن أن يكون المراد من النهي في قوله عليه السلام «لا تنقض اليقين بالشكّ» النهي التكليفي، بل المراد منه عدم الانتقاض،

بمعنى: أنّ الشارع حكم بعدم الانتقاض

یعنی مراد از لا تنقض حکم کرده است شارع به عدم انتقاض. خب این اگر حکم باشد و عدم انتقاض این مناسب با نفی است نه با

نهی. اگر شارع گفته است ما منتقض نشده است این مناسب با نفی است نه مناسب با نهی.

حكم بعدم الانتقاض و بقاء الجري العملي على وفق المتيقّن

اگر مناسب با حکم شارع باشد ابقاء جری عملی مناسبش آن است.

و لذلك يجري الاستصحاب في الوضعيات و في التكاليف الغير الإلزامية.

عرض شد کرارا و مرارا اما دیگر تکرار نمی کنیم اصولا این نکته را در این کلمات آقایان کاملا توضیح نداده اند. عرض کردیم مفاد اخبار لا تنقض الیقین بالشک الا استصحاب باشد قاعده یقین باشد چیز دیگری باشد اگر ما باشیم و ظاهر، خوب دقت کنید اگر ما باشیم باید یک معنایی را بگیریم که یعنی نفی باشد یا نهی باشد باید یک معنایی بگیریم که تحت اختیار باشد. عادتاً این طور است دیگر. عادتاً باید معنایی را بگیریم که تحت اختیار باشد. لذا مرحوم نائینی اول آمدند این مطلب را فرمودند بعد گیر کردند گفتند که بگیریم به مسئله جری عملی. خب این قاعده اش این طور است باید چیزی باشد که تحت اختیار باشد و لذا عرض کردیم مثلاً ما چهار احتمال، حالا احتمال زیاد دادیم چند احتمال رئیسی در لا تنقض داشتیم یکیش استصحاب بود یکیش قاعده یقین بود یکیش وسوسه بود که یکیش هم قاعده مقتضی بود که از مرحوم آقا شیخ هادی، این چهار احتمال اساسی. در این چهار احتمال اساسی، اگر مراد وسواس باشد نهی معنا دارد. می خواهد بگوید وسوسه نکن. یقین داشتی به یقین عمل کن. این نهی معنا دارد. اگر مراد استصحاب باشد مخصوصاً که استصحاب را عرفی و عقلایی بدانیم، چرا چون در آن تعلیل شده است فانه لا تنقض الیقین فانک و عرض کردیم مرحوم نائینی اصل در تعلیل را عقلایی می دانند. تعلیل باید عقلایی باشد. اگر بحث عقلایی باشد اینجا نهی معنا ندارد این بقاء صفت یقین است. یعنی یقین به حدوث توسعه پیدا می کند بقاء. یقین به حدوث بوده است لکن توسعه بقایی پیدا می کند. این دیگر معنای این ندارد که یک تکلیفی باشد و نهی شود. اگر مراد قاعده مقتضی باشد آن هم معنا دارد. نهی معنا دارد. چون قاعده مقتضی این طور می خواهد بگوید شما اگر مقتضی یک کاری را انجام دادید سبب یک کاری را ایجاد کردید شما مسبب را بار کنید تا حالت ضدش بیاید. و مراد بار کنید در حالات ادراکی. مثلاً شما وضو گرفتید آثار طهارت را بار کنید تا حدث بیاید حتی اگر شک هم کردید آثار طهارت می گوئیم ناظر به این است. لا تنقض الیقین بالشک این هم در آن معنا دارد. این هم در آن مسئله ارادی بودن معنا دارد. اصلاً می گوید شما هر وقت وضو گرفتید، طهارت هست تا وقتی که حدث بیاید. این مراد از لا تنقض این است. مراد از اخبار باب این است. این هم در آن معنا دارد. یکی هم معنای چهارم که احتمال قاعده یقین داشته باشد. قاعده یقین این است که شما یقین به حدوث داشتید بعد خود یقین متزلزل شد. این اگر آمد این باید بگوید آن صفت یقین باقی است. آن صفت یقین هنوز داشته باشید. من دارم یقین را می بینم. این هم شبیه معنای استصحاب می شود. لذا اینها باید درست از اول توضیح می دادند که این حدیث مبارک یک امر اختیاری است یا غیر اختیاری. توضیح این مطلب متأسفانه در عبارات اصحاب نیامده است. اگر استصحاب روایت را ناظر به استصحاب بدانیم و استصحاب را هم عقلایی بدانیم عقلایی هم به معنای همین که ما هستیم

در آن. دیروز زید زنده بود امروز زنده است یک ساعت قبل آمدیم درب حرم باز بود الآن می گوئیم باز است. اینها در زندگی مان متعارف است. همین استصحابی که در زندگی ما متعارف است.

اگر متعارف عقلایی مراد است بقاء یقین تنزیلاً. یقین به حدوث هنوز باقی است. این مراد استصحاب است. آن وقت اگر گفت لا تنقض یقین مراد این است یقین باقی باید این طور بگوئیم. کلام را باید کنایه بگیریم. مثل زید کثیر الرماد. یعنی جواد مثلاً. چون ممکن است کثرت رماد از بخل هم باشد. ادم پستی هست هر چه خاکستر هم هست در خانه اش جمع کند. حالا کثرت رماد را علامت بر کرم و جود قرار داده است.

کیف ما کان این که مرحوم نائینی اینجا با مشکل برخورد کرده اند و دیگران، اینها باید از اول این توضیح را راجع به حدیث می دادند که متأسفانه نشده است. قرو قاطی شده است یک مقدار عباراتشان. بعد ایشان می فرماید

إذا عرفت ذلك، فقد ظهر لك: أنَّ أخبار الباب إنما تختصّ بما إذا كان المتيقّن ممّا يقتضي الجري العملي على طبقه

چون ایشان رفتند روی جری عملی آن جایی که یقتضی

بحیث لو خلّی و طبعه لكان يبقى العمل على وفق اليقين ببقاء المتيقّن

البته عرض کردیم باید ایشان یک توضیح دیگری هم چون ایشان استصحاب را جزء اصول محرز می دانند. عرض کردیم در اصول غیر محرز فقط جری عملی است. در اصول محرز تصرف بالاتر از این است. دیگر این را تکرار نکنیم.

و هذا المعنى يتوقف على أن يكون للمتيقّن اقتضاء البقاء في عمود الزمان

باید متیقّن خودش قابلیت بقاء داشته باشد

ليتحقّق الجري العملي على طبقه، فإنّه في مثل ذلك يصحّ ورود النقص على اليقين

یعنی ایشان در ذهنشان آمده است که نقص باید به این تعلق بگیرد. طبق تصویر ما اگر روایت استصحاب باشد اصلاً نقص بر آن وارد نشده است. مراد این است که آن باقی است نه اینکه تو باقی نهگش دار. آن باقی است اصلاً.

بعناية المتيقّن و يصدق عليه نقض اليقين بالشكّ و عدم نقضه به، بخلاف ما إذا لم يكن للمتيقّن اقتضاء البقاء في سلسلة الزمان،

فإنّ الجري العملي بنفسه ينتقض و لا يصحّ ورود النقص على اليقين

این خودش خود به خود نقض می شود.

بعناية المتیقّن، لا يقتضي الجري العملي

خود متیقّن مثلا فرض کنید نمی دانیم نفتی که در این چراغ بوده است برای دو ساعت کافی است یا سه ساعت. الآن چهار ساعت گذشته است. این خودش فی نفسه معلوم نیست. مشکل سر خودش است نه مشکل سر زمان است که این متیقّن اقتضای بقاء داشته باشد.

و الشك في اقتضاء المتیقّن للبقاء يوجب الشك في صدق النقض عليه

پس اشکال مرحوم نائینی سر کلمه نقض است. بعد ایشان می فرماید

و بتقريب آخر: يتوقّف صدق نقض اليقین بالشك على أن يكون زمان الشك ممّا قد تعلّق اليقین به في زمان حدوثه، بمعنى: أنّ

الزمان اللاحق الذي يشك في بقاء المتیقّن فيه كان متعلّق اليقین عند حدوثه

ببینید نزدیک می شود به مطلب اما باز متأسفانه اصل مطلب بیان نمی شود. ایشان می خواهد ظاهرا در ذهنش این بوده است که این

یقین به حدوث را توسعه دهند. دیگر نتوانسته اند خوب بیان کنند.

و هذا إنّما يكون إذا كان المتیقّن مرسلًا بحسب الزمان

متیقّن مرسل باشد. عرض کردیم در باب استصحاب زمان هم اخذ نشده است. نه لاحق نه سابق. لکن چون توسعه است بقاء، خواهی

نخواهی زمان در آن ملحوظ است به معنای حرفی نه به معنای اسمی که آقایان تصور کرده اند.

لكلي لا يكون اليقین بوجوده من أوّل الأمر محدودا بزمان خاصّ و مقیداً بوقت مخصوص، و إلّا ففيما بعد ذلك الحدّ و الوقت

يكون المتیقّن مشكوك الوجود من أوّل الأمر، فلا يكون

این تعبیر يكون المتیقّن مشكوك الوجود من اول امر، تعبیر زیبایی است از مرحوم نائینی. حالا بعد توضیحش را می دهم. خود ایشان

توضیح نداده اند حالا خود بنده توضیح می دهم. البته این توضیحاتی را که ما عرض می کنیم به ذهن خودمان است حالا ممکن است

کسی بگوید مراد نائین این معنا نیست اختیار با آقایان

فلا يكون رفع اليد عن آثار وجود المتیقّن من نقض اليقین بالشك

ایشان خیلی مقید هستند که صدق کند نقض یقین بالشک. ایشان دنبال این هستند. کجا صدق می کند نقض یقین بالشک. چرا متقید به این است؟ چون این استصحاب را از اخبار گرفته اند. چون در اخبار آمده است اگر آمدیم از سیره عقلا گرفتیم، دیگر اینقدر تقید به این حرفها نداریم. ایشان چون از اخبار گرفته است لذا دنبال این عنوان است که کجا نقض یقین به شک هست کجا نیست. مثلا اگر در این مثال شک کرید نقض یقین به شک نگویید خود یقین فی نفسه مشکوک است. نقض یقین به شک نشده است. ایشان رفته است دنبال این. خب جواب این است که اولاً این اخبار مشکلات داشت که گذشت و ثانیاً در این اخبار تعلیل آمده است. مگر اینکه ایشان تعلیل تعبیدی بگیرند. عرض کردیم این را کرارا عرض کردیم یک خط فکری ما همیشه داشتیم که تعلیل را هم تعبیدی می گرفتند. همین صدوق که علل الشرائع را نوشته است یا دیگران مرحوم برقی علل الشرائع دارد و دیگران، چون اینها تعلیل را هم تعبیدی می گرفتند. عرض کردیم شواهد حاکی است که تعلیل عقلایی است یا عقلی است یا عقلایی. تعبیدی که معنا ندارد. تعلیل خودش عقلایی باشد.

پس اگر ما تعلیل را عقلایی گرفتیم؟ ان بیایم به این بگوییم که این استصحاب در سیره عقلا در کجا جاری می شود؟ دیگر دنبال کلمه نقض یقین بالشک نگردیم. ایشان دنبال این کلمه است که کجا صدق می کند. مثلا اگر زید دیروز زنده بود امروز اگر بگوییم فوت کرده است این نقض یقین به شک است. چون زید که زنده بود اقتضای بقاء دارد. ده سال پنج سال. اما اگر در نفت شک کردیم بعد از سه ساعت چهار ساعت. که آیا نفت برای دو ساعت بود یا سه ساعت بود. اینجا از نقض یقین به شک نیست. خود یقین منتقض است. خود یقین شما سست است. چون روشن نیست که اصلاً از اول آیا نفت به اندازه دو ساعت بود یا نبود. حالا بعد از دو ساعت حالا نه چهار ساعت بعد از دو ساعت و نیم دیگر استصحاب جاری نمی شود.

فلا یكون رفع الید عن آثار وجود المتیقّن من نقض یقین بالشک

روشن شد خلاصه کلام ایشان؟ کلام ایشان خلاصه اش این است که صدق عنوان نقض یقین به شک باید بکند و در شک در مقتضی صدق نمی کند. خلاصه اشکالات آقایان هم چرا صدق می کند چون عنوان یقین بوده است. شما یقین به روشن بودن چراغ دارید این یقین هنوز از بین نرفته است چون احتمال می دهید سه ساعت باشد احتمال می دهید دو ساعت باشد پس استصحاب می آید. این هم خلاصه حرف آقایان. خلاصه حرف مرحوم میرزا قدس الله نفسه رجوع به روایات است و در جایی که شک در مقتضی باشد شک از قبیل نقض یقین به شک نیست.

لو علم أنّ المتیقّن لا یبقی أزیّد من ثلاثة آیّام ففي الیوم الرابع لا یقال:

.....
انتقض یقین بالوجود بیقین آخر بالعدم، فإنّ اليوم الرابع ما كان متعلّق یقین بالوجود من أوّل الأمر

این مطلب ایشان لطیف است لکن به نظرم خیلی خوب بازش نکرده است. یکدفعه دیگر هم قبلا خواندم یک دفعه دیگر هم گفته است. این را اگر ما بخواهیم درست دقت کنیم خوب دقت کنید اگر بخواهیم مطلب نائینی که به نظر من خوب فهمیده است حالا یا مقرر درست منعکس نکرده است یا خود ایشان در مقام تعبیر، ایشان در حقیقت یک نکته لطیفی دارد که لا اقل به ذهن من آمده است مراد نائینی این است حالا نمی گویم نائینی فرموده است این مطلب را. ببینید ما کرارا عرض کردیم یک قاعده ای داریم به نام قاعده یقین. آن قاعده این است که اگر من مثلا دو ساعت قبل یقین داشتم که با طهارت هستم الآن دو ساعت قبل یقین الآن شک در همان یقین دارم که من از کجا فهمیدم با طهارت هستم؟ نه در بقاء آن. در خود حدوث یقین. مثلا من یک سال است یقین داشتم این آقا فقیه جامع الشرایط است از او هم تقلید کردم. حالا حساب کردم دیدم اصلا منشأ یقین من چه بوده است قبل از یک سال چرا برای من یقین پیدا شد که ایشان فقیه جامع الشرایط است. خود یقین متزلزل شد. لذا گاهی از آن تعبیر می کنند به شک ساری. در مقابل استصحاب تعبیر می کنند به شک تاری. این دو را با هم فرق بگذارید. در باب استصحاب یقین به حدوث هست شک در بقاء است. در باب قاعده یقین اصل حدوث مشکوک می شود. من تا به حال میدانستم که این آقا فقیه جامع الشرایطی است از ایشان تقلید کردم حالا مراجعه می کنم می بینم که من اصلا از کجا یقین پیدا کردم؟ فکر که میکنم می بینم منشأ یقین من خبری بوده است که فلانی داده است. حالا نگاه می کنم می بینم اصلا فلانی صلاحیت این کار را نداشته است تشخیص نمی توانسته است بدهد.

اصطلاحاً به این می گویند شک ساری یا قاعده یقین. مراد از قاعده یقین این است. هر وقت شما یقین به حدوث پیدا کردید بعد در خود حدوث شک کردید می شود قاعده یقین. در بقاء ان شک کردید استصحاب که به آن می گویند شک تاری. حالا این دو را با هم دیگر فرق گذاشته اند. مرحوم نائینی به نظرم نظر خود را عرض می کنم چون ذهن خودم است یعنی اشکال خودم است. مرحوم نائینی می خواهد بفرماید که اگر شک در مقتضی باشد شک در بقاء هم مثل قاعده یقین است مثل شک در حدوث است و این نکته اگر مراد ایشان باشد خیلی این نکته لطیف است. یعنی چطور شما در جایی که شک در اصل یقینتان به حدوث شک پیدا می شود می گوید شما هیچ قرینه عقلایی هیچ سیره عقلایی ندارید که اگر من صفت یقین داشتم بعد صفت یقین من محل شک شد عقلا بگویند نه همان یقینت را نگه دار. خب من خود یقین محل شک شد. دقت کنید آیا ما همچین سیره ای پیش عقلا داریم؟ من یقین داشتم که این دکتر دکتر خوبی است مثلا این دارون افع است بعد که فکر کردم خب از کجا یقین پیدا کردم؟ بعد دیدم به قول معروف یکی از پیر زن ها گفته است. آن یقین متزلزل شد. ما یک همچین سیره ای نداریم که بگویند اگر یقینت هم متزلزل شد باز بگو آن یقین باقی است. آن یقین درست است نه اینکه

باقی است. اگر یقین متزلزل شد، ما همچنین سیره خوب روشن شد ما سیره ای در قاعده یقین نداریم. یعنی صفات نفسانی انسان است بعد در خود آن صفت نفسانی اش شک می کند. یک چیزی نمی گوید به شما که نه آقا شک نکن. صفت یقین بود نگهش دار. خب برای چه نگه دارد؟ مگر خود آن یقین هم مشکوک است.

مرحوم نائینی به نظرم می خواهد ایشان این طور بگوید اگر شک در مقتضی باشد، بقاء آن هم مثل قاعده یقین است. خود بقاء مشکوک است. یعنی مثل قاعده یقین. صدق بقاء آن مشکوک است. خوب دقت کنید مثلاً ما نمی دانیم این حیوان تا سه روز زنده بوده است یا خیر. روز چهارم مثلاً اگر بیاییم بگوییم روز چهارم باقی است، خود این بقاء منشأ اش چیست؟ منشأ اش وجود حیوان قبل از چهار روز است. خب آن قبل از چهار روز تا سه روز اقتضا داشت. روز هارم که امضا نداشت. اگر مراد مرحوم نائینی عرض کردم من نسبت نمی دهم اگر مراد مرحوم نائینی چون اینها را من خودم فکر کردم به آن رسیدم از کسی هم نگرفتم. اگر مراد مرحوم نائینی از این عبارت این باشد لطیف است به نظرم. یعنی شک در مقتضی در مرحله بقاء مثل خود شک ساری و مثل قاعده یقین در مرحله حدوث است. این به نظر من نکته ای ندارد اگر مراد ایشان یک دفعه آن بالا گفت ایشان یک دفعه در این پایین آورد. بله

ففي اليوم الرابع لا يقال: انتقض اليقين بالوجود بيقين آخر بالعدم، فإنّ اليوم الرابع لم يكن متعلّق اليقين بالوجود من أوّل الأمر

روز چهارم از اول یقین اولی به روز چهارم نمی رسید. پس در نمی دانم نکته فنی روشن شد؟ در حقیقت در روز چهارم اگر شما شک کردید مثل قاعده یقین می ماند که شک در حدوث می کنید قاعده یقین حجیت ندارد یعنی یک سیره عقلایی ما نداریم اگر یک صفت نفسانی ما منتقض شد تعبد داشته باشیم به بقاء صفت. من یقین داشتم که زید عادل است حالا خود یقین من مشکوک شد نه عدالتش. خود یقین من. خب من از یک راهی علم پیدا کردم یقین پیدا کردم که قابل اعتماد نیست. بگوییم نه آقا این یقینت باقی باشد یک زمانی یقین داشتی که عادل است الآن خود یقین متزلزل است. نه آقا هنوز به یقینت باقی باش. چیزی ندارد دلیل نکته عقلایی ندارد که. چون صفات نفسانی یعنی حد العلم این طور نیست که با حد الواقع مطابق باشد. یک صفت نفسانی دارم گاهی ضدش هم پیدا می کنم این نکته عقلایی ندارد که اگر من یقین پیدا کردم به قل شوخی آن اقا مثل مرحوم ملا نصرالدین یک حرفی گفت تا آخر عمرم تکرار کنم گفت همش می گفت چهل سالم است. این همچنین دلیلی نداریم که اگر ما گفتیم یقین آمد شما بعد ولو این یقین مشکوک شد اگر مراد مرحوم نائینی این حرف باشد به نظر من بسیار متین است. خلاصه اش این است که در استصحاب اگر شک در مقتضی بود خود آن یقین مشکل دارد. روشن شد نکته فنی؟

.....
مثل اینکه شما در قاعده یقین خود یقین مشکل دارد. استصحاب در شک در مقتضی در مرحله بقاء خود یقینش مشکل دارد مثل اینکه یقین در قاعده یقین مشکل دارد. آن در مرحله حدوث. عرض کردم چون خدم فکر کردم تفتن خودم است. احتمال میدهم مراد مرحوم نائینی باشد. البته عرض کردم خیلی من مقید هستم تحمیل کلام نائینی به این معنا نمی کنیم. احتمال میدهم. اینکه ایشان می گوید ما کان متعلق یقین بالوجود من اول الامر اصلا از یقین به آن نخورده بود. روز چهارم در مرحله بقاء یقین به آن نخورده بود. اصلا این همچین یقینی،

حتیٰ يقال: انتقض اليقين بيقين آخر، وهذا بخلاف ما إذا حدث في اليوم الثالث أمر زمني - من مرض و قتل و نحو ذلك - أوجب رفع المتيقن، فإنه يصح أن يقال: إنه انتقض اليقين بالوجود بيقين العدم.

اگر این نکته مراد مرحوم نائینی باشد به نظر من خیلی لطیف است لکن باید به آن اضافه شود که استصحاب را ولو از اخبار بگیریم ارجاع به سیره عقلایی هم بدهیم. تعبد را به سیره عقلایی بدهیم. اگر بنا به این شد، همچنان که قاعده یقین حجیت ندارد استصحاب در موارد شک در مقتضی هم مثل قاعده یقین است. چون خود یقین به بقاء مشکوک است و لذا ما عرض کردیم این اصطلاحاتی که در باب مقتضی و شک در مقتضی اینها همه به جایی درست بند نیست نکته اساسی این است در باب شک در مقتضی خوب دقت کنید اگر خود یقین در مرحله بقاء مشکل دارد می شود شک در مقتضی. اگر خود یقین در مرحله بقاء مشکل ندارد دنبال مانعیم می شود شک در رافع. این خیلی راحت و این سرش به اصطلاح ما یعنی فکر می کنم کاملاً روشن شد با این اصطلاحی که من گفتم با این تعبیری که من گفتم با این توضیحی که مراد مرحوم نائینی دادیم، در حقیقت مرحوم نائینی می خواهد این را بفرماید که خود استصحاب توسعه یقین بقاء. این توسعه یقین بقاء باید یک قابلیت یقین برای بقاء باشد تا توسعه دهیم. در شک در مقتضی قابلیت بقاء ندارد. مثل اینکه در حدوثش مشکوک است در قاعده یقین. عین همان است هیچ فرق نمی کند. چرا چون ما شک داشتیم از اول که اصلا این نفت به مقدار دو ساعت است یا چهار ساعت. اصلا خود قابلیتش برای بقا نیست لذا جای استصحاب نیست. اصلاً سرّ اینکه جای استصحاب نیست این است. الی آخره بقیه اش را خود آقایان نگاه کنند.

حالا توضیحاتی که خود ما عرض می کنیم. ما عرض کردیم در باب استصحاب نکته اساسی در باب استصحاب این است که یا البته آقایان چون از راه اخبار گرفته اند از این راه وارد شده اند کلمه نقض و این حرفهایی که فرموده اند. ما چون اصولاً عرض کردیم این روایت مشکل دارد و روشن نیست بر فرض هم بعضی هایش دلالت مایی داشته باشد که در شبهات موضوعیه هم هستند بر فرض هم داشته باشند

این می خورد به همان ارتکاز عقلایی و لذا ما دنبال شرح ارتکاز عقلایی رفتیم. و عرض کردیم ما باشیم و ارتکاز عقلایی استصحاب حقیقتش با تعبیر ایشان حکم ظاهری به تعبیر ما ابداع نفس است. اصلا احکام ظاهریه ابداعات هستند. تنزیل یعنی حالا یا ابداع به لحاظ جری عملی صرف که می شود اصل عملی غیر محرز یا نه یک نحو احراز هم در آن است که می شود اصل عملی محرز. اینها ابداع است. لکن این توضیح را کرارا عرض کردیم ابداع روی یک حساب هایی انجام می گیرد. بلا مناسبت نیست.

یعنی بعبارۀ آخری ما توضیحش را عرض کردیم شما می آید یک مجموعه ای که در صور ذهنی تان هست مقابلتان می گذارید اگر بخواهید طبق همان مجموعه حکم کنید می شود اماره. اینکه حکم امارات و قطع و اینها را دارد. یعنی حکم طریقی دارد. یعنی حکم واقع را می بینیم. اگر آمدید چیز زیادی قرار دادید می شود ابداع. نکته اش همین است. اگر شما مثلا در همین باب فرض کنید قاعده ید ببینید در این عبا تصرف می کند می خواهید بگویید این آقا در عبا تصرف می کند این که اصل نیست. این آقا یک سال است ۶ ماه است ۴ ماه است دارد می رود و می آید این عبا را پوشیده است در عبا تصرف می کند. این صورت ذهنی شما این است. در عبا تصرف می کند. اگر همین را بخواهید بگویید که این چیزی نیست که درست هم هست در عبا تصرف می کند. این حکم امارات دارد حکم قطع دارد واقع را برای شما می گوید اما اگر آمدید گفتید پس مالک است. ببینید این می شود ابداع. آن وقت اینکه می گوید پس مالک است حالا پس این را ببینید این آقا تصرف می کند در عبا پس این عبا را خودش درست کرده است بافته است. شما می گوید چه مناسبتی است کسی در عبا تصرف کند با اینکه خودش آن را بافته باشد تناسب ندارد. لذا عرض کردیم در اصول عملی در ابداع باید همیشه آن تناسب مراعات شود. شما اگر گفتید پس مالک است خیلۀ خب چون ملکیت با تصرف تناسب دارد تناسخ دارد اما بگویید پس حالا که خودش تصرف می کند خودش عبا را بافته است. در خانه عبا بافی دارد خودش. این تناسخ ندارد. شما بخواهید ابداع کنید بافتن را. مثلا نذر کردید که اگر بدانم که زید بافته است فلان چیز صدقه دهم. می دانید که در آن تصرف می کند. پس بافته است خودش ریسندگی به اصطلاح عبا را بافندگی کرده است. خودش آن را بافته است. دقت کنید سرّ اصول عملی نکته اش این است آن داده های ذهنی شما را می بیند اگر همان مقدار داده ها بود هیچ تصرف ندارد. اگر آمد در داده ها تصرف کرد این تصرف باید مناسب باشد با آن داده ها.

قاعده تجاوز مثلا اگر آمد گفت که شما در حال سجده شک کردید. خیلۀ خب. در رکوع. این داده ها را نگاه می کند. شما در نماز هستید شما حمد و قل هو الله خواندید شما می دانید حمد و قل هو الله بعدش رکوع است شما می دانید بعد از رکوع سجود است. شما هم الآن در سجود هستید دقت کنید در نماز هم هستید ترتیب هم می دهید این داده ها را پهلوی هم می گذارد. بعد امام می فرماید بلی قد رکعت. از مجموعه این داده ها در می آورد این اسمش می شود ابداع. ابداع ما یعنی این. روشن شد؟ اصلا اصل عملی این طور درست

می شود. حالا اگر گفتید من شک کردم که یک سبحان الله گفتم یا سه تا. در سجده شک کردم که در رکوع بگویم حالا که بلی قد رکعت پس سه تا گفتید. ببینید اینجا این را قبول نمی کنیم اینجا ابداع نمی کنیم. بگوئید پس سه تا گفتی. یا پس یکی گفتی. می گوئید آن داده ها این نتیجه را نمی دهد ما نمی توانیم این ابداع را بکنیم. آن داده ها این ابداع را درست می کند بلی قد رکعت. این را درست می کند اما آن داده ها درست نمی کند تو سه مرتبه سبحانیات گفتی یا یک مرتبه گفتی. روشن شد؟

این این طور نیست که دست ما باز باشد هر چیزی را ابداع کنیم. روشن شد؟ در اصول عملی این نکته فنی روشن شد؟ ما سعی می کنیم تمام این مباحث که در حوزه های ما هست عقلایی اش بکنیم. تقریب عقلایی. در تقریب عقلایی وقتی می خواهیم ابداع کنیم ابداع ما مناسب با آن داده ها است. باید یک رابطه ای بین داده ها و ابداع پیدا شود. دیدیم تصرف می کند ابداع می کنیم ملکیت. می گوئید ما با آن معامله ملک می کنیم این آقا مالک است چون شش ماه دیگر این عبا را می پوشد. اما اگر بخواهیم ابداع کنیم بافندگی پس خود ایشان بافته است نمی توانیم ابداع کنیم. در حال نماز هم که عرض کردیم و لذا معروف شده است که اصول عملی لوازمش را اثبات نمی کند. مثبتاتش حجت نیست. نکته ای را درست نمی کند. چرا؟ چون به مقدار ابداع نگاه می شود پس بنابراین نکته فنی این است که ما مجموعه آن صور ذهنی مان را می گیریم طبق آن مجموعه حساب می کنیم این را اگر استصحاب را جزء اصول بدانیم. اما اگر استصحاب را جزء امارات بدانیم دیگر اینجا ابداع نیست. اینکه می گوئیم در کلمات اینها اصلا صحبت ابداع آنجا مطرح نیست. آن که در آنجا مطرح است صحبت داده های خارجی است. می گوئیم ما بررسی کردیم آمارگیری کردیم هر چیزی که بود تا نسبت سنجی کردیم ۹۷٪ بعد دیدیم که باقی است. پس ما ظن به بقاء داریم. این داده این اصل نیست اشتباه نشود. این چون روی اعتماد خارجی است.

ما در باب قیاس هم همین را گفتیم. خوب دقت کنید خیلی مهم است. در باب قیاس اگر شما آمدید یک را می است که غالبا عده ای از اهل سنت شاید این راه را رفته ان. نکته قیاس یک کلمه است آن یک کلمه را دقت کنید. مراد اوسع از لفظ است. این قیاس. اگر گفت الخمر حرام بگوئیم مراد ی عنی المسکر خراب. مراد اوسع از لفظ است. آن که تلفظ فرموده است فرموده است الخمر حرام. روشن شد؟ در همین بحث استصحاب عبارت علمای اهل سنت را خواندیم. پیغمبر فرمود به اینکه تو اگر در نماز شک کردی رفع ید فلا ینصرف من الصلاه. لا ینصرف آمدند گفتند لفظ دارد صلاه و شک در حدث لکن مراد اوسع است. شما هر جا حالت سابق داشتید طبق حالت سابق عمل کنید. پس قیاس یک کلمه دارد. مراد اوسع از لفظ است. این می شود اماره می شود حجت. اگر ما این طور استظهار کردیم می شود حجت. اما اگر گفتیم نه ما ابداع می کنیم ما می گوئیم لفظ خمر است مقدار لفظ خمر است لکن با قرائن و شواهدی که هست این را خودمان ابداع می کنیم که می گوئیم کل مسکر حرام. اگر ما ابداع کردیم این می شود اصل عملی و لذا من سابقا چند بار عرض کردم هم

قیاس هم استصحاب ممکن است هر دو اماره باشند ممکن است هر دو اصل عملی باشند. سرّش هم روشن شد. آن که الآن در حوزه های ما متعارف است مخصوصا به مناسبت انسداد و ظن و حجیت و علم، قیاس را از امارات ظنی گرفته اند. استصحاب را از اصول عملی گرفته اند. لکن در هر دو ممکن است. روشن شد؟ استصحاب ممکن است اماره باشد. سرّش هم واضح است. اگر روی استقرار رفتیم آن طور است. ممکن است استصحاب از روی اصول باشد اگر از روی ابداع رفتیم. ما تمام اینها را خیلی واضح و توضیح روشن دادیم حالا عبارت نائینی را هم خواندیم یک مقدار ابهام دارد. اما اینها روشن شد اولاً روایات استصحاب محل اشکال است انصافا خیلی واضح به نظر نمی رسد. ثانياً اگر هم بر فرض باشد در آن لسان تعبیر تعلیل دارد که مناسب است با ارتکاز عقلایی و نقض نیست بقاء است. نه اینکه نقض است. تنزیلا بقاء است.

مناسب در باب استصحاب تنزیلا بقاء است. اما احتمال اینکه استقسا و آمارگیری باشد هم هست. آن وقت اگر نکته نکته ابداع باشد خوب دقت کنید وقتی خودش از اول قابلیتش مشکوک است یا استعداد است یا خود این حالت را ندارد که ادامه پیدا کند نفت حالت ابداع ندارد این را می خواهیم بوییم. من نمی دانم اصلاً مقدار نفت چقدر بوده است به اندازه سه ساعت یا پنج ساعت. چهار ساعت و نیم هم گذشته است من نفسم نمی تواند ابداع کند بگوید این هنوز روشن است هنوز نفت است. دقت کنید بگوید این هنوز روشن است روشن شد؟ سری هک من می خواهم عرض کنم دیگر نفت ابداع نمی کند.

اگر آمار باشد چنین آماری در شک در مقتضی نداریم ۹۵٪ باقی است. اگر آمار باشد لغت آمار صحبت کنیم ما آمارگیری نکردیم که اگر شک کردیم نفت به اندازه دو ساعت بود یا پنج ساعت اصل این موارد رفتی بررسی کرد ۹۵٪ باقی بود. همچنین آماری هم در آن طرف نداریم.

س: اگر باشد معلوم می شود مقتضی هم بوده است؟

ج: اگر باشد معلوم می شود مقتضی هم بوده است. پس بنابراین نکته اصلی به نظر ما این است. نکته به نظرم انشاء الله روشن شد. یک، اگر آمار باشد و ما در شک در مقتضی چنین آماری نداریم که رجوع کنیم. دو، اگر نکته ابداع باشد لفظ در این جور موارد ابداع نمی کند. چون نفت باید تمام موارد روی هم بریزد اینها می خواهند بگویند که ما ابداع را قبول می کنیم همین که یقین بود لفظ ابداع می کند بقای آن را. جواب ما این است که لفظ تمام آن داده ها را می گیرد بعد ابداع می کند و مناسب داده ها ابداع می کند. خوب روشن شد؟